

ظفرنامه و شاهنامه مستوفی

از بزرگترین مورخین و ادبای عصر مغول، حمدالله مستوفی قزوینی (حدود 1351-1281) است که شاید بدلیل اینکه تحت الشعاع مخدوم مشهورترش، خواجه رشیدالدین فضل الله (مقتول بسال 718/1318)، قرار گرفته، اهمیت بعضی آثارش آنچنان که باید شناخته نشده است. از منشئاتش، دو کتاب تاریخ گزیده و نزهة القلوب، هم بطبع رسیده و هم در مواردی بزبانهای خارجی ترجمه شده اند. اما مهمترین اثرش که ظفرنامه نام دارد تا کنون چاپ نشده و اگر هم در جایی بدان اشاره شده، در ضمن فهرست یا مقدمه ای بوده که حق آنرا ادا نکرده است (۱).

نسخه منحصر بفرد ظفرنامه بشماره OR2833 در کتابخانه بریتانیاست. در این دستنویس، ظفرنامه در متن نگاشته شده و رونوشتی از شاهنامه در حاشیه. ترکیب صفحات تا شماره 736 بهمین منوال است و از آن پس تا آخر که صفحه 779 باشد، شاهنامه هم در متن است و هم در حاشیه. اگرچه ورقه پایانی ظفرنامه قدری مخدوش است، علی الظاهر نام کاتب "محمود بن سعید بن عبدالله الحسینی" است و اتمام کتابت آن در دهه اول ماه رمضان سنه 807 هجری بوده و اتمام شاهنامه، در دهه آخر همان ماه. هر دو متن حائز اهمیتند.

مستوفی و شاهنامه ابوسعیدی

اول سئوالی که مطرح میشود این است که ارتباط ظفرنامه با شاهنامه چیست و چرا در این نسخه، اولی را بر دومی رجحان داده، ظفرنامه را در متن آورده اند و شاهنامه را در حاشیه؟ جواب آن در خود ظفرنامه است. مستوفی که به پیروی از شاهنامه، ظفرنامه را در بحر متقارب تنظیم کرده، در بادی امر فصلی دارد در ستایش فردوسی و شکایت از وضع بد نسخ موجود شاهنامه:

ولیکن تبه گشته از روزگار چو تخلیط رفته درو بشمار
ز سهو نویسندگان سربسر شده کار آن نامه زیر و زیر

و اینکه تعداد ابیاتشان کما بیش پنجاه هزار بوده و به شصت هزار موعود نمیرسیده:

در آن نسخه ها اندر آن روزگار کما بیش پنجاه دیدم شمار

از آن پس شش سال وقت خود را صرف "تصحیح و تکمیل" شاهنامه میکند (۲). بی شک شاهنامه مندرج در حاشیه این نسخه رونوشتی است از متن "اصلاح" شده مستوفی و اهمیت آن از برای محققین شاهنامه از دو جهت است: اول آنکه نسخه ایست نفیس و خوانا و در زمره قدیمترین نسخ (۳)، و دوم آنکه نسخه ایست که حدوداً ۸۰ سال بعد از نسخه مستوفی نگاشته شده است و راقم این سطور در جای دگر عنوان کرده که مستوفی آنرا در ارتباط با اولین نسخه سلطنتی مصور شاهنامه تنظیم کرده است، همان نسخه ای که در نشریات مستشرقین بنام شاهنامه Demotte معروف شده و متأسفانه جز تعدادی اوراق پراکنده مصور چیزی از آن باقی نمانده است (ذیلا بجای شاهنامه Demotte اصطلاح "شاهنامه ابوسعیدی" بکار برده خواهد شد).

انتخاب تصاویر در شاهنامه ابوسعیدی کلا در جهت پیوند تاریخ مغول با شاهنامه بوده است و از اینرو هریک از تصاویر هم نقشی از شاهنامه اند و هم بازتابی از یکی از وقایع تاریخ مغول. و این بحث مفصل است و توضیح آن در این مختصر مقدور نه، ولی نتیجه کلی این است که کاری بس عظیم بوده و از بدو تصور تا نهایت تصویر حدود بیست سال بطول انجامیده، محتملاً زائیده فکر بکر خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر بوده و طبق قرائن تصویری، شروعش در حوالی سنه ۷۱۴/۱۳۱۴ یعنی در اواخر پادشاهی سلطان محمد خدابنده اولجایتو (۱۶-۱۳۰۳/۷۱۶) بوده و ساختش عمدتاً بدوران جانشین او، ابو سعید بهادر خان (۳۵-۱۳۱۷/۷۳۶) که نظارتی مستقیم بر آن کار داشت (۴).

بگفته مستوفی، اتمام ظفرنامه بسال ۷۳۵/۱۳۳۵ بوده و تنظیمش ۱۵ سال زمان برده: کشیدم درین پانزده سال رنج بگفتم سخن پانزده بار پنج پس شروع آن بسال ۷۲۰/۱۳۲۰ بوده و چون در ابتدای آن قید کرده که شش سال صرف گردآوری و اصلاح شاهنامه کرده است، کار تنقیح شاهنامه را حدود ۷۱۴/۱۳۱۴ آغاز کرده که مقارن است با آغاز تکوین شاهنامه ابوسعیدی یعنی بهنگامیکه ادیب و مورخ گرد هم آمدند تا ببینند کدامین داستانهای شاهنامه وجه مشترکی با تاریخ آل چنگیز دارند. بدین ترتیب انگیزه ای دیگر از برای "تکمیل" شاهنامه و افزودن ۱۰۰۰۰ بیت دیگر مشخص میشود: هر چه تعداد ابیات شاهنامه بیشتر، امکان

تطبیق داستانهای آن با تاریخ مغول زیادتر. این چنین است که ابیات مربوط به داستان گرشاسب را که استاد خالقی مطلق ناروا دانسته اند (۵)، در شاهنامه ابوسعیدی موجود است و از قبل آن تصویری با دو معنی میسر شده است: از یکسو نمایشگر گرشاسب است بر اورنگ شاهی و از سوی دیگر سرلوحی دارد با مضمون "پادشاهی گرشاسب نه سال بود" که اشاره دارد به طول فرمانروایی هولاکوخان بر ایران زمین، از ۶۵۴۱/۱۲۵۶ تا ۶۶۳۱/۱۲۶۵. بغیر از مدت سلطنت، هولاکو و گرشاسب را وجه تشابه دیگری نیز بود: حکومت هیچیک مستقل نبود. ثعالبی بنقل از طبری میگوید که "پادشاهی از آن زو پسر طهماسب بود و گرشاسب یار و همکار بزرگ او بود" و بنقل از ابن خردادبه میگوید که "کار جنگ منحصراً به اختیار گرشاسب بود" (۶)، و این منطبق است بر وضع هولاکو که از جانب برادر خود، خان اعظم منگو (مونگکا) قان به ایران زمین آمد تا بقیه این سرزمین را تسخیر کند، و در جوار او، ارغون آقا نظارت بر امور دیوانی داشت و گزارش مستقیم به قان میداد و نه به هولاکو (۷). بدین جهت است که تخت و سیمای گرشاسب را در تصویر شاهنامه ابوسعیدی بقالب هولاکو در آوردند.

اضافه بر ابیات الحاقی، بعضی عناوین جدید نیز بر داستانهای شاهنامه افزوده شد، و یا بر عناوین موجود تغییراتی وارد آمد تا اشاره مستقیم به تاریخ مغول بکنند. از آن جمله است لفظ "خاتون" در عنوان: "صورت اردشیر و خاتونش کاسه زهر انداخته". خاتون در لغت ترک و مغول به معنی زوجه رسمی است و لغتی نبوده که فردوسی در مورد زوجه اردشیر ساسانی بکار برد. استعمالش در اینجا صرفاً بمنظور اشاره به بغدادخاتون، محبوبه ابوسعید بود که متهم به توطئه قتل ایلخان شد (۸). پس برای شاهنامه ابوسعیدی متنی فراهم آمد، گسترده و با عناوینی دگرگون.

اهمیت شاهنامه ابوسعیدی، و از ورای آن متن اصلاح شده و گسترش یافته مستوفی، از آن جهت است که سنت شاهنامه مصور سازی در ایران نبود و توجه ممتد ایلخان و وزیرش بتهیه این نسخه، و شرکت نخبگانی چون مستوفی و کاشانی و کاتبانی چون عبدالله صیرفی و نقاشان چیره دست چون احمد موسی در تولید آن، باعث شد که ملوک دست نشانده، تبعیت از ایلخان کنند و در قلمرو خود تدارک شاهنامه مصور ببینند. این چنین است که بدوران حکومت محمود شاه

اینجو (م. ۷۳۶/۱۳۳۶) و پسرش، مسعود شاه (م. ۷۴۳/۱۳۴۲)، که بدربار ایلخان آمد و شدی داشتند، در زمانی کوتاه چهار شاهنامه مصور در شیراز ساخته شد که امروز موجودند: نسخه طویقاپوسرای (خزینه ۱۴۷۹) مورخ ۷۳۷/۱۳۳۰، نسخه کتابخانه سن پترزبورگ (درن ۳۲۹) مورخ ۷۳۳/۱۳۳۳، نسخه پراکنده مورخ ۷۴۷/۱۳۴۱ برای حاجی قوام‌الدین حسن وزیر مسعود شاه (۹)، و نسخه معروف به Stephens بتاریخ کتابت قبل از ۷۵۳/۱۳۵۲ (۱۰). تصاویر هر چهار کتاب نپخته و ابتدائیند و بجز آخری، خط مابقی ضعیف است و این خود دلیلی است بر اینکه تا آنزمان ارباب خط و تذهیب به تزئین نسخ قرانی میپرداختند و نه شاهنامه، وگر نه در شیرازی که از تاخت و تاز مغول مصون مانده بود کیفیت خط و تصویر به از این میبود. دسته‌ای دیگر، چهار نسخه مصورند معروف به "شاهنامه‌های کوچک". اگرچه رقم و تاریخ ندارند، بر حسب قرائن خطی و گاهی تصویری، منسوب به همین دوره اند (۱۱). این هجوم یکباره به شاهنامه‌های مصور را موجبی نبود مگر شهرت و اهمیت شاهنامه ابوسعیدی بدربار سلاطین مغول.

از آن پس دو نوع مأخذ برای استنساخ شاهنامه پیدا شد: نسخی که بقول مستوفی کما بیش ۵۰۰۰ بیت داشتند و دیگر، نسخی که مقتبس از متن گسترده مستوفی بودند با عناوین دگرگون شاهنامه ابوسعیدی. اکنون متخصصین شاهنامه را باید که تعیین کنند شاهنامه بایسنقری و بقیه شاهنامه‌های سلطنتی مقتبس از کدامین هستند.

ظفرنامه و رشیدالدین

و اما ظفرنامه مستوفی، تاریخی است منظوم، شامل ۷۵۰۰۰ بیت در سه بخش:

عرب بیست و پنج و عجم بیست هزار مغول سی هزار آمد اندر شمار (۱۲)

و مؤلفش، در آنجا که شرح جامع التواریخ رشیدالدین میدهد، میگوید:

چو شد دفتر حال شاهان تمام	بجامع تواریخ کردش بنام
من آن نثر را نظم کردم چنین	بیاری دانش به رای رزین
سخن هر چه در وی شود آشکار	زدانندگان کرده ام خواستار
نگشتم به گرد خلافی ز بن	سراییدم از راستی این سخن

چو بود آن گزین دفتر نامدار	چو زیبا عروسی برنگ و نگار
ولی جامه درخورد حسنش نبود	بدی لباس شکستش نمود
رخ حور عین کی نماید نکو	چو پوشند کرباس کاسی درو
من این جامه بیرونش کردم زبر	بپوشیدم این شعر شعر بزر
بمعنی و صورت از این نازنین	شد آن پاک تن خوب رو حور عین (۱۳)

علیرغم این گفتار، ظفرنامه نسخه بدل جامع التواریخ نیست و اطلاعاتی دارد مکمل و گاهی ناقص نوشته های رشید و مؤید اینکه مستوفی "بیاری دانش" و کمک "داندگان"، در بسیاری از مواقع "از راستی" سخن رانده بود. از مهمترین موارد اختلاف بین دو متن، موضوع زمان و نحوه تفویض مقام ولایتعهدی است از غازان به برادرش اولجایتو. اهمیت موضوع بدانسبب است که در تاریخ مغول هر بار که برادری جانشین خان ماضی شد، سلطنتش نا استوار بود چنانکه احمد تگودار بعد از اباقا خان، و گیخاتو بعد از ارغون خان، پس از دوره ای کوتاه، از تخت پادشاهی بر انداخته شده و بقتل رسیدند. پس رشید را سعی بر این شد که مشروعیت سلطنت اولجایتو را بر پایه ولایتعهدی دیرینه و بلامنازع بنا کند.

در مقدمه جلد اول جامع التواریخ که بتاریخ مبارک غازانی مشهور است و رشید آنرا پس از مرگ غازان تقدیم اولجایتو کرده، در ستایش خان جدید مینویسد: "براه ولی العهدی، وارث سریر سلطانی و والی تاج و نگین جهانبنانی گشت" (۱۴). و در آخر همان کتاب آورده است که غازان در بستر مرگ (۷۰۳۱۱۳۰۳): "تمامت امراء و خواص و مقربان و ارکان دولت و اعیان حضرت را حاضر فرمود و هر یک را فراخور و مناسب حال، موعظت و نصیحت کرد و در باب تجدید ولی العهدی برادر بزرگوار خویش، خلد سلطانته، که پنج سال پیشتر فرموده و بکرات و مرات در مجالس مختلفه تکرار و تأکید آن کرده، بوصیت نامه بغایت لطیف و پاکیزه ایراد فرمود و همگنانرا بر رعایت و محافظت آن دقائق تحریضی تمام کرد" (۱۵). اما چون در تاریخ مبارک غازانی پنج سال بعقب باز گردیم در ضمن وقایع سال ۶۹۸۱۱۲۹۸، اشاره بتشکیل قوریلتایی در اوجان شده (قوریلتای عبارت بود از مجمع شاهزادگان و امرای مغول) که غازان و اولجایتو (که در آنزمان به خرننده

معروف بود) هر دو در آن حضور داشتند ولی سخنی از انتخاب یا انتصاب اولجایتو به مقام ولایتعهدی بمیان نیامده، و چون این قسمت از جامع‌التواریخ بدوران سلطنت غازان نگاشته شده است، محتملاً بحقیقت نزدیکتر است تا آنچه که پس از او به متن افزوده شده است (۱۶). وانگهی در زمان این قوریلتای پسر غازان یعنی آجیو (۹۹-۱۲۹۷-۶۹۷)، در قید حیات بود و ایلخان را دلیلی نبود که برادر را ولیعهد خویش کند و برای سلطنت آینده پسرخردسالش مدعی بتراشد.

همکاران و پیروان رشید که متوجه تناقض نوشته او با موضوع حیات آجیو بودند سعی بر اصلاح آن داشتند. کاشانی مینویسد که اعلان ولایتعهدی اولجایتو، چهار سال قبل (۱۷)، و وصاف میگوید که "سه یا چهار سال" قبل از فوت غازان بوده است (۱۸). و بناکتی که نوشته‌هایش کلاً متأثر از جامع‌التواریخ است، بسال ۷۷۷/۱۳۱۷ یعنی قدری بعد از وفات اولجایتو، بدون اینکه ذکری از اعلامی پیشین بکند، مینویسد که غازان در ماه آخر زندگانش ولی‌العهدی را ببرادر تفویض کرد (۱۹).

آنکه حقیقت را میشکافد مستوفی است که وصیت غازان را در بستر مرگ چنین توصیف میکند:

چنین گفت در کار تخت و کلاه	بسی رنج بردم بهر جایگاه
بسی میر و شهزاده نامدار	بکشتیم تا راست کردیم کار
کسی را نماندم بگیتی بجا	که شاید وراگشت ایران خدا
ز تخم اباقا (۲۰) دو شهزاده اند	که در باغ جان سرو آزاده اند
که هستند عمزاده همدگر	سزاوار تخت و کلاه و کمر
چو خربنده گرد و آافرنگ	که هستند در ملک مردی بنک (؟)
سرافراز خربنده اکنون براه	سزاوارتر شد بتخت و کلاه
که هم مهتر است از هنر هم بسال (۲۱)	همان از دو رو دارد این انتقال
که بودش پدر پیش ازین پادشا	برادرش اکنون جهان کدخدا
ورا کردم اکنون ولی عهد خویش	که اوراست تدبیر این کار بیش

که از وی بود زنده آئین من نیچد کسی سر از این انجمن (۲۳)

بر اساس این گفتار، ولی‌العهدی اولجایتو نه تنها بلامنازع نبود بلکه تا آخرین لحظات زندگانی غازان نیز تثبیت نشده بود. حکایتی از خود جامع‌التواریخ مؤید این موضوع است: در سال آخر سلطنت غازان، از مشایخ و پیران صوفیه تنی چند قصد نشانیدن شاهزاده آلافرنگ بن گیخاتو بر تخت سلطنت کردند ولی توطئه فاش شد و مسبب بلوا که پیر یعقوب نام داشت باتفاق همدستانش بقتل رسید. عجب این است که بر خلاف رویه معمول، ایلخان، آلافرنگ را ببخشد (۲۳). تنها دلیل چنین بخشایشی نگرانی غازان بود در امر بقای سلطنت ایلخانی، چون از نسل هولاکو و اباقا دو شاهزاده بیشتر نمانده بودند، یکی آلافرنگ و دیگری اولجایتو. با تلفاتی که میگساری مفرط بر این خاندان آورده بود، کشتن آلافرنگ و تقلیل بازماندگان ایلخانی از دو به یک، از احتیاط بدور بود. اما اولجایتو را اندیشه دیگر بود. بمجرد فوت غازان، سریعاً اقدام به قتل آلافرنگ کرده او را از میان برداشت (۲۴). پس آنگاه بر تخت سلطنت نشست و رشید نیز با جمله‌ای مجعول، ایلخان را مشروعیتی مجازی فراهم آورد.

ظفرنامه و حافظ ابرو

ظفرنامه مستوفی از منابع مهم تاریخ مغول است و کسی که بیش از همه به ارزش آن پی برده و بکرات از آن استفاده کرده، عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید بهدادینی مشهور به حافظ ابرو (م. ۸۳۳/۱۴۳۰) است که بزرگترین مورخ دوره تیموری بود و از طرف شاهرخ (۴۷-۱۴۰۵) مأمور تهیه "ذیلی" بر جامع‌التواریخ شد. علیرغم شهرت تاریخ و صاف و شرح مبسوطی که راجع به دوره اولجایتو و اوائل پادشاهی ابوسعید دارد، حافظ ابرو ظفرنامه را ترجیح داده، در بسیاری مواقع مطالب منظوم ظفرنامه را به نثر برگردانده و اشعارش را بعاریت گرفته است. از آن جمله است وصف قلعه سلطانیه در ظفرنامه:

زسنگ تراشیده دیوار آن سرش را رسانیده بر آسمان

ببالای دیوار سنگین حصار سواران برابر برانند چار (۲۵)

که در ذیل جامع‌التواریخ بشرح پیوست آمده: "... و قلعه آنرا دیوار از سنگ تراشیده کرده اند و بر

سر دیوار آن چهار سوار پهلوی یکدیگر توانند راند" (۲۶). و دیگر پیروزی ابوسعید است بر امیر ایرنجین که سبب آنرا حافظ ابرو چنین آورده است: "و بر موافقت دولت شهزاده ابوسعید از طرف ایشان بادی برخاست که از گرد و خاک چشمهای مخالفان [را] تاریک گردانید

یکی باد برخاست زان کوهسار بزد بر رخ دشمن شهریار
توگفتی کی گشتند از آن خاک کور بر آمد از آن دشمن گشن شور" (۲۷)

که دو بیت اخیر، بدون ذکر مأخذ، عیناً از ظفرنامه نقل شده است (۲۸).

در آخر همین داستان، حافظ ابرو، پایان کار شهزاده کنجک، همسر امیر ایرنجین و دختر سلطان احمد تگودار، را باستناد این ابیات ظفرنامه که:

اگر چند زن بود چو مردان مرد در آمد بسی جنگ و پیکار کرد
تبه گشت شهزاده کنجک بجنگ وزان نام احمد بدل شد بنگ (۲۹)

چنین شرح داده: "شهزاده کنجک، خاتون امیر ایرنجین بهادری بسیار کرد اما در جنگ کشته شد" (۳۰). و این خلاف نوشته و صاف است که میگوید: "اما تیغ آب صفوت قورچیان که آئینه صورت نمای ظفر است بخون ناپاک کنجک ملوث نشد، آن سگ سیر سگسار را سنگسار ساخته برهنه تن در فضاحت تمام بر ممر عام، پی سپر دواب و انعام گردانیدند" (۳۱). نوشته و صاف، تقریباً همزمان با واقعه است (۷۱۹/۱۳۱۹) و زیر پای "دواب و انعام" انداختن کنجک، تصویر قرینه ای در شاهنامه ابوسعیدی دارد که صحنه لگدمال شدن آزاده است زیر پای شتر بهرام گور (۳۲). لذا طرح تصویر مورد تایید ابوسعید بوده و محتملاً منطبق با حقیقت. این بار مستوفی است که ۱۵ سال بعد از واقعه، باکتمان کشتار فجیعانه شاهزاده خانم چنگیزی، حقیقت را دگرگون کرده، تا در آئینه تاریخ، زنگ ننگ از نام ابوسعید بزداید. و در این امر بالنسبه موفق بود چون حافظ ابرو پیروی از او کرد و نه از و صاف. این مختصر، نمونه ایست از بسیار، و هدف از ارائه آن تأکید بر اهمیت ظفرنامه مستوفی بود بامید آنکه روزی، رادمرد اندیشمندی کمر همت به انتشار آن بندد.

ابوالعلاء سودآور

هوستون - ۲۵ اسفند ۱۳۷۴

Ch. Rieu, *Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British* (۱)

Museum, London 1895, pp.172-74 ، ذ. صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران ۱۳۷۰ (چاپ هشتم)،
جلد ۳ ص ۳۲۵. ذ. صفا، *حماسه سرایی در ایران*، تهران ۱۳۳۳، ص ۳۵۴-۳۵۷. م. مرتضوی،
مسائل عصر ایلخانان، تبریز ۱۳۵۸، ص ۵۵۹-۵۶۲. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، بکوشش ع. نوائی،
تهران ۱۳۳۹، ص یب-یج.

(۲) حمدالله مستوفی قزوینی، *ظفرنامه* ، دستنویس OR2833 در کتابخانه بریتانیا در لندن، ص ۶.

(۳) مقایسه شود با فهرست مندرج در: ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بکوشش ج. خالقی مطلق،
نیویورک ۱۳۶۶ ، دفتر ۱، ص (سی و سه)، و مقاله ج. خالقی مطلق، *معرفی و ارزیابی برخی از*
دستنویسهای شاهنامه، در "ایران نامه"، سال ۳، شماره ۳، بهار ۱۳۶۴، ص ۳۷۸-۴۰۶. متاسفانه نسخه
(OR2833) کتابخانه بریتانیا، جزء نسخ اساس استاد خالقی مطلق، از برای تصحیح و تنظیم متن
شاهنامه، قرار نگرفته است.

(۴) ا. سودآور ، "The Court ، *The Saga of Abu-Said Bahador Khan, The Abu-Saidname'*, in "The Court
of the Il-Khans 1290-1340," Oxford 1996 (in press).

(۵) فردوسی، *شاهنامه*، ج ۱، ص ۳۲۹

(۶) عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، *تاریخ ثعالبی* مشهور به *غرر اخبار ملوک*
الفرس و سیرهم، ترجمه م. فضائلی ، تهران ۱۳۶۸، ص ۸۸. ابن اثیر نیز تایید میکند که *گرشاسب*
وزیر و مشاور زو بود و حتی در سلطنت با او همکاری داشت ، ابن اثیر، *اخبار ایران از الکامل*
ابن اثیر، ترجمه م. باستانی پاریزی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۶.

(۷) *تاریخ گزیده* ، ص ۵۹۰. اگر وجه تشابه بین *هولاگو* و *گرشاسب* منحصر به فرد میبود آنرا حمل
بر اتفاق میتوانست کرد ولی چون در مورد ۴۷ تصویر دیگر چنین تشابهی مصداق دارد، نتیجه این
است که *غرض اصلی از ایجاد این شاهنامه*، انطباق داستانهای حماسی ایران بود بر *تاریخ مغول*،
خاصه اینکه در بسیاری از تصاویر علائم و شواهدی گنجانده شده دال بر این معنی و نامربوط به

متن شاهنامه. فی المثل از برای اینکه "کشتن رستم برادر خیانتکارش شغاد" القاء "کشتن قویلیای قان برادر خیانتکارش اریغ بوکا" بکند، علیرغم تصاویر دیگر این شاهنامه، رستم بجای ببر بیان، لباس امپراطورهای مغول چین در بر دارد.

(۸) سودآور، The Saga..

(۹) ورقه پایانی این شاهنامه (بشماره S86.0110) در موزه Arthur G. Sackler در واشنگتن است.

(۱۰) Sotheby's, *Catalogue of Important Oriental Manuscripts and Miniatures*, London,

April 12, 1976, no190. ظاهراً در صفحه ۲۸۸ این دستنویس، در وسط ترنجی مذهب، عبارتی هست با مضمون "هو، من كتب العبد الضعیف اقل عبادالله... (؟) اصلح الله شأنه فی سنة ثلاث و خمسين و سبعمائه"، ایضاً.

(۱۱) تاریخ تهیه این شاهنامه ها را قبلاً حدود ۷۰۰/۱۳۰۰ تخمین زده بودند (M.S.Simpson, *The*

Illustartion of an Epic: (The Earliest Shahnama Manuscripts, New York 1979 ولی

مطالعات اخیر، یکی از این چهار نسخه را همزمان با نسخه مونس الاحرار محمد بن بدرالدین

جاجرمی (موزه کویت دستنویس شماره ۹) مورخ ۷۴۷/۱۳۴۱ تشخیص داده (Swietkowski et al.,)

Illustarted Poetry and Epic Images, New York 1994, p. 77) و ما بقی نیز خطی دارند از

نوع نسخ متمایل به نستعلیق که پدیده ایست مربوط به اواسط قرن هشتم هجری و نه اوایل آن.

(۱۲) ظفرنامه، ص ۷۳۶.

(۱۳) ایضاً، ۷۰۷

(۱۴) رشیدالدین فصل الله، جامع التواریخ، بکوشش ب. کریمی، تهران ۱۳۶۲، جلد ۱، ص ۳

(۱۵) ایضاً، جلد ۲، ص ۹۶۲

(۱۶) ایضاً، جلد ۲، ص ۹۳۷. از علائم نگارش این قسمت بعهد غازان این است که از اولجایتو بنام

شاهزاده خرینده یاد شده است که نام کودکی او بود و نه خدابنده یا اولجایتو که بعد از جلوس به

تخت سلطنت اختیار کرد.

(۱۷) ابوالقاسم عبدالله بن محمدکاشانی، تاریخ اولجایتو، بکوشش م. همبلی، تهران ۱۳۴۸ ص ۱۳

- (۱۸) فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ وصاف الحضرت، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۵۷
- (۱۹) فخرالدین بناکتی، تاریخ بناکتی، بکوشش ج. شعار، تهران ۱۳۴۸، ص ۴۷۰
- (۲۰) در اصل: ابقای
- (۲۱) در اصل: وربسال
- (۲۲) ظفرنامه، ص ۷۰۸. در اینجا لازم بتذکر است که قرائت صحیح بعضی ابیات ظفرنامه و اصلاح نواقص ممکن نبود مگر به لطف آقای دکتر متینی که با راهنمایی استادانه، نگارنده را رهین منت خود قرار داده اند.
- (۲۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۲
- (۲۴) وصاف، ص ۶۳-۴۶۱. عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید بهدادینی مشهور به حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، بکوشش خ. بیانی، تهران ۱۳۵۰، ص ۶۵.
- (۲۵) ظفرنامه، ص ۷۱۱
- (۲۶) ذیل، ص ۶۸
- (۲۷) ذیل، ص ۱۴۹-۵۰
- (۲۸) ظفرنامه، ص ۷۲۹
- (۲۹) ظفرنامه، ص ۷۲۹
- (۳۰) ذیل، ص ۱۵۰
- (۳۱) وصاف، ص ۶۴۵
- (۳۲) سودآور، The Saga..